



# دین و آزادی

## تباین یا تطابق؟

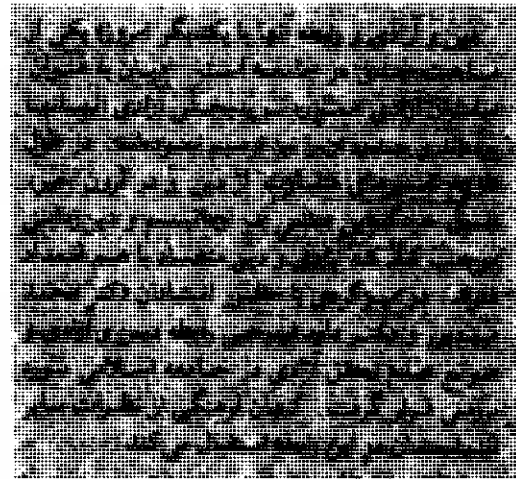
هم لائیک خلوص اساسی ندارد و آنها نتوانسته‌اند نشانه‌های دینی را از بین ببرند و گاهی به صورت متناقض عمل می‌کنند. مثلاً در ترکیه برای عید فطر ده روز تعطیل رسمی اعلام می‌شود و از طرفی منع حجاب می‌کنند. این نشان می‌دهد خودشان هم دچار پریشانی در فهم دین هستند.

از نظر تاریخی خاورمیانه دین‌دارترین بخش از جامعه جهانی است و به همین علت هم تمدن غرب در این ناحیه نفوذ ضعیف است. ایران،

ترکیه، مصر و کشورهای عربی از قدیمی‌ترین کشورهای هستند که با تمدن غرب آشنایی و رابطه داشته‌اند و اولین انقلاب‌های دموکراتیک هم در همین مناطق اتفاق افتاده مثل انقلاب مشروطه یا انقلاب جمهوریت و محصور کردن خلافت عثمانی و یا پیروزی احزاب ناسیونال سوسیالیست در کشورهای عربی؛ اما از نظر تمدن غربی عقب مانده‌ترین کشورهای جهان، همین کشورهای اسلامی هستند. گرچه می‌شنویم که در امارات متحده عربی سالانه ۵۰ میلیارد دلار فقط سود فروش محصولات صنعتی غرب است، اما از نظر فکری و فرهنگی می‌توان گفت که اصلاً با فرهنگ غربی کنار نیامدند و با همان آداب و رسوم سنتی خودشان که با مقداری مدرنیسم سطحی ممزوج شده زندگی می‌کنند. اما در مصر و ترکیه یک مقداری وضع فرق می‌کند. در آنجا مسایلی مطرح می‌شود که در کشورهای عربی دیگر کمتر عنوان شده است، از جمله مسأله تطبیق جدید دین با حریت و آزادی. در تاریخ اسلام خیلی از معصومین و متفکران به جهت فقدان آزادی به شهادت رسیدند. در عالم حکمت و فلسفه هم بسیاری از علما مثل شیخ شهاب‌الدین سهروردی و عین‌القضات آزار دیدند یا کشته شدند. در آن زمان تفسیرهای متقابل در متن سنت صورت نمی‌گرفت بلکه ذیل عدالت و حقیقت انجام می‌شد، اما امروزه در جهان پدیده جدیدی پیدا شده و در واقع



☆ محمد مددپور: در جهان اسلام مسأله حریت و آزادی صرفنظر از تفسیر عرفانی و فلسفی بصورت آزادیهای مدنی وجود داشته است و این حق برای مردم در جامعه دینی بوده که در برابر تعدی و یا خروج حاکم انتقاد و اعتراض کنند.



### گفتگو

اخیراً این بحث مطرح شده که ما باید قرآنی از دین داشته باشیم که با آزادی در تضاد قرار نگیرد. در مقابل آن هم گفته شده که ما باید برداشت‌هایی را از آزادی به عمل بیاوریم که آزادی در مقابل دین قرار نگیرد. آیا دین و آزادی دو مقوله از هم جدا و تفکیک‌پذیرند یا نقاط تلاقی دارند؟ اصولاً چه چیزی باعث شده که دغدغه‌های رویارویی بین دین و آزادی در جامعه ما مطرح شود؟

مددپور: بحثهایی که امروزه در باب نسبت آزادی و دین مطرح است و حتی به تعارضاتی میان این دو کشیده و عده‌ای از موضع دینداری سخن می‌گویند و عده‌ای هم از موضع آزادی، هر دو در درون خانواده اسلامی‌اند. نکته قابل تأمل اینکه در جامعه ما اپوزیسیون لائیک موقعیت قابل توجهی ندارد، یعنی یک بخش بسیار دور افتاده از جامعه است. و اگر روزی هم این تفکر وارد بشود، شبیه آن چیزی است که در دوره رضاشاه و محمدرضاشاه در ایران وجود داشت و یا امروز در کشورهای عربی و ترکیه دیده می‌شود. البته در همین کشورها

تفسیر خارج از متن سنت انجام می شود.

با این مقدمات می توان گفت که در عالم اسلام يك آزادی و مدارا وجود داشته است ، با توجه به اینکه رجوع به اصول و مبانی يك نوع خطر کردن است و معمولا بسیاری از مباحثی که در حوزه نظر صورت می گرفت اختلاف آفرین و خشونت زا می شد و کار به نفی یکدیگر می کشید . در مجموع می بینیم که يك نوع تحدیدات و برخورد هایی در میان جامعه اسلامی بوده مخصوصا هرچقدر که ما به دوره تحجر فرهنگی می رسیم جهان اسلام آن دوره عظمت فرهنگی را از دست می دهد . مثلا در کتاب احتجاج می خوانیم يك آدمی در میدان جنگ دچار شك می شود و آن را با حضرت علی در میان می گذارد . صحابه ناراحت می شوند ، شمشیر می کشند و غضب می کنند ، ولی حضرت امیر می گوید اصلا ما برای همین آمده ایم . از آن طرف علمایی هستند که وقتی تفسیر آیه ای بر خلاف نظر آنها می شود بلافاصله دستور به سکوت می دهند .



### ☆ داود فیرحی : در طول تاریخ اسلام ، دچار يك سنتی شدیم که ابعادی از دین در محاق قرار گرفت و بخشی از دین را که جنبه اقتداری داشت برجسته کرد و چون این برداشت ، آزادی و نظارت مردمی را حذف کرد از درون دچار پوسیدگی ممتد شد .

در جهان اسلام مسأله حریت و آزادی صرف نظر از تفسیر عرفانی و فلسفی به صورت آزادیهای مدنی وجود داشته بطوری که زمانی که یکی از خلفا بالای منبر رفته بود می گفت که اگر من خطا کردم به من گوشزد کنید و مقداد صحابه بزرگوار پیامبر می گوید اگر تو راه کج رفتی با شمشیر راست می کنیم . این حق برای مردم در جامعه دینی بوده که در برابر تعدی و یا خروج حاکم انتقاد و اعتراض کنند .

اما بتدریج روزگاری می رسد که با هرج و مرجها و مشکلات متعدد و بعد هم رضایت مردم به وضع موجود يك تفکری بنام «مرحفه» پیدا می شود . این تفکر تمام آزادیهای شهروندان مسلمان را محدود می کند و بالاخره فقهای رسمی جامعه به آنجا می رسند که می گویند همین که حاکم امنیت را در جامعه اعمال بکند کفایت می کند . یعنی در حد نازل ترین مرتبه حقوق انسانی . در واقع جامعه به سیاست طبیعی برمی گردد ، یعنی آن فرمانروا و جبار هر کاری می توانسته بکند و بر جان و مال مردم سیطره داشته باشد .

#### کتابخانه

ما می خواهیم يك بحث تئوریک داشته باشیم و بعد به عواملی بپردازیم که منجر به این شد که بین دو حوزه دین و آزادی تفکیک قایل بشوند . در واقع نظر شما مبتنی بر این است که دین هیچ تبانی با آزادی ندارد و بلکه مبشر آزادی است و آزادیها را به نوعی فراتر از آن چیزی که قبلا در جوامع بوده به بشریت نوید می دهد و عواملی منجر به این می شود که این آزادیها محدود بشود .

مذدبور: اگر شما اسلام را کل تصور بکنید آزادی يك مفهوم جزئی است مثل يك پیچ ماشین . بعضی از سیستم شناسان تصریح می کنند که يك پیچ در دانش مثل همان کل ماشین است هر چند در ظاهر

بحث را پیش ببریم . یعنی بحث روی سه متغیر دین ، آزادی و سنت های دینی پیش برود ، چون به هر حال ما احتیاج به تفسیر از دین داریم و علم تفسیر از مدتها پیش در تمدن اسلامی رواج داشته و بی تردید ، این بحث ، طبیعی خود دین اسلام است که ما احتیاج به تفسیر داریم .

اما يك سنتی از تفسیر مدت طولانی راه افتاده و این سنت گذشته از تفسیر یگانه ای بوده که لاجرم باعث فاصله گرفتن دین از آزادی شده ، یعنی يك سنت خاصی از اقتدار پیش آمده تا آنجایی که نه تنها در عمل مسلمانها را مجبور کرده که به حداقل شرایط حکومت اکتفا بکنند بلکه يك قاعده ای هم درست کردند ، یعنی این ضرورت های عملی را به عرصه نظر و تئوری هم کشاندند ، من نمونه هایی را عرض می کنم . کتابی است از ابن ابوالازرق به نام «بدایع السلوك فی طبایع الملك» که دربرگیرنده نخستین تحلیل ها در طبیعت حکومت در جهان اسلام است . نویسنده این کتاب در قرن ۸ و ۹

زندگی کرده و کتاب متکی بر یافته های ابن خلدونی و از سوی دیگر میراث تفکر غزالی و در عین حال نمایانگر محصول يك تفکر است . نویسنده در آن کتاب محدود کردن قدرت به حاکم را مطرح کرده و شرط استقبال عمومی از حاکم را حذف می کند . روایتی از حضرت رسول صلوات الله علیه داریم که بسیار جالب است ، ولی هیچ وقت مورد توجه قرار نگرفته است . سید ابن طاووس نقل می کند که : «حضرت رسول می فرماید یا علی گرچه حکومت شایسته توست اما تا زمانی که مردم از تو استقبال نکردند حق نداری در امورش دخالت کنی» .

اما ابن ابوالازرق می آید از همه اینها عبور می کند و يك قاعده بزرگ درست می کند . می گوید هر شیی که از يك طرف محدود بشود از طرف دیگر وسعت پیدا می کند . مثلا ما اگر شرایط حکومت را محدود کنیم دستمان باز می شود برای انواع حکومت ها . بعد اینجا بحث غزالی را وارد می کند و می گوید وقتی که امر دایر شد بین امنیت و اصل وجود حکومت و شرایط آن ، در این صورت اگر ما شرایط را بخواهیم باید حکومت را نداشته باشیم و اگر حکومت را بخواهیم باید شرایط را نداشته باشیم ، آن وقت اصل حفظ و وجود حکومت حکم می کند که ما از شرایطی مثل عدالت و اقبال عمومی دست بکشیم . بعد می گوید اگر حاکم جائر هم باشد جورش به عهده خودش است و در قیامت از او حساب می کنند ، چون امر شخصی است . اما منفعتش برای عامه است .

اتفاقا می بینیم که در اهل سنت هم مثلا ابن تیمیه در «السیاست الشریعیه فی اصلاح راعی و الرعیه» نکته جالبی را اشاره می کند . نه اینکه تنها نظر خودش باشد بلکه بیانگر تحول سنت اسلامی است . در آنجا می گوید اصلا در اسلام قاعده شده که انسانهای عادل ، دست و پا چلفتی اند و انسانهای جائر قوی و با قدرت هستند ؛ بعد اشاره می کند به خالد بن ولید که پیامبر به او مأموریت می دهد . می گوید يك قاعده کلی در سنت اسلامی است که وقتی بحث بین عدالت و توانمندی پیش می آید چون اصل بر امنیت است باید توانمندیها را ترجیح داد و جور ظالم را هم تحمل کرد . می بیند که يك قاعده ای درست می شود و این قاعده اسباب

يك پیچ باشد . در اسلام و بخصوص تشیع همواره مسأله آزادی مطرح بوده است اما این آزادی های جدید که مطرح می شود ، دیگر در دل دین نمی گنجد . در واقع این آزادی ها در دل يك فرهنگ و تمدن دیگری که ما از آن تحت عنوان اومانیته یا خود بنیادی و نیست انگاری یا تحت عنوان تمدن غربی یاد می کنیم ، قرار می گیرد .

فیرحی : بحث از رابطه دین و آزادی است . پیش از ورود به بحث دو سؤال را مطرح می کنم ، نخست اینکه چرا ما باید از دین قرائت بکنیم و این قرائت آیا الزام ذاتی دین است ؟ یا اینکه شرایط زمانه چیزهایی را به ما تحمیل می کند و ما مجبوریم بخشهایی از دین را در محاق قرار بدهیم و بخشهایی از آن را برجسته کنیم . و اصلا چرا ما از جدایی سخن می گوئیم ؟ اگر ما بپذیریم که آزادی امری فطری است و از سوی دیگر دین هم مبتنی بر فطرت است ، پس این دو نمی توانند با هم در تضاد باشند .

به این ترتیب ما باید ببینیم اگر فاصله ای بین دین و آزادی افتاده از چه وقت شروع شده که ما را مجبور می کند برای نزدیک کردن دوباره این دو احتیاج به قرائت جدید داشته باشیم . اگر بین دین و آزادی فاکتور دیگری هم وارد کنیم شاید راحت تر بتوانیم

نظریه‌هایی می‌شود که در آن نظریه‌ها دیگر مردم و آزادی جایی ندارد. بنابراین بخشهایی از دین به دلایلی از فردای رحلت حضرت رسول (ص) غلیظ می‌شود تا به بحران فروپاشی می‌رسد.

اگر غرب هم نیامده بود ما گرفتار فروپاشی شده بودیم. بنابراین ما دچار يك سنتی شدیم که ابعادی از دین را در محاق قرارداد و بخشی از دین را که اقتداری بود، برجسته کرد و چون آزادی و نظارت مردمی را حذف کرد از درون دچار پوسیدگی ممتد شد و به این ترتیب خود این نظریه هم دچار خرابی شد. به این ترتیب من فکر می‌کنم بحث دین و آزادی را ما می‌توانیم اینطور طرح کنیم و بگوییم این سنت‌های اسلامی که ما داریم با آزادی در تعارض هستند، در حالیکه آزادی با دین نمی‌تواند مشکل داشته باشد. این به لحاظ منطقی است چون هر دو فطری‌اند. اما به لحاظ نقلی و شواهدش باید گفت اصلاً تعداد نمونه‌هایی که ما در نصوص دینی ناظر به آزادی داریم به مراتب بیشتر از آن چیزی است که ناظر به اقتدار و اوتوریت است.

### کتابخانه

ذو واقع می‌توان گفت جوهر وجودی ادیان مسأله آزادی بوده و ادیان انسانها را از هر بندی رها می‌کردند و فقط در تملک و سلطه خداوند قرار می‌دادند که در واقع به نوعی بالاترین حق از آزادی را برای انسانها به ارمغان می‌آوردند. در اینجا منظور ما آزادی دینی است و در ادامه بحث به اینجا می‌رسیم که چه تفاوتی بین آزادی که دین به ارمغان آورده و آزادی که مکاتب مختلف مبتنی بر اومانیتیه مطرح می‌کنند وجود دارد. در يك تعريف مشخص آزادی دینی چیست و محدوده‌های آن کدام است؟

مددپور: مفهوم آزادی جزئی است لاینجزا از دین، و این جزء خودش يك کل است مثل اسماء متکثره که اسم رزاق در بطن آن اسم الله هم هست. گرچه به يك ساحت خاصی احاطه دارد، اما از نظر باطنی همه اسماء را در برمی‌گیرد. تنها مشکل اساسی آزادی در تاریخ اسلام و تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی این است که حقیقتاً فرهنگ و تمدن اسلامی تحقق پیدا نکرده است.

در باب اندیشه و مسایل اسلامی در موضوعاتی چون سیاست و آزادی متفکران اسلامی درگیر مباحث یونانی شدند. در واقع تفسیرهای درست از دین انجام نگرفت و جامعه دچار نوعی بد تفسیر کردن شد و در نتیجه بد تفسیر کردن دین و سنتهای دینی نهایتاً به آنجا می‌رسد که از آزادی اثری نیست و می‌بینیم گوش و زبان بریدن و چشم درآوردن در دوره صفویه و قاجاریه باب می‌شود.

در چنین تفکری دیگر آزادی موضوعیت ندارد و آزادی به حریت باطنی و تفسیرهای عرفانی خلاصه می‌شود، چون در قلمرو فقه و سیاست و مباحثی که به عالم ظاهر متوجه است بحثی طرح نمی‌گردد و آن آزادی شهروندی و آزادی مدنی و مفهوم



## ☆ در ایران مسیرهایی که تعریف غیر دینی از آزادی فراهم کند وجود ندارد و علت آن ذات اجتهاد اسلامی است. در طول تاریخ اسلام بحثهای جدید باعث شقاقهای جدید و ایجاد نحله‌های جدید در اجتهاد شده است.

مشروعیتی که با اقبال مردم در واقع تحقق عینی پیدا می‌کند، منتفی می‌شود.

حتی اقتداری هم که مطرح است دیگر اقتدار شرعی و دینی نیست بلکه يك اقتدار طبیعی است. این خلدون هم می‌گفت از دوره مأمون خلافت به پادشاهی تبدیل می‌شود. حتی جلوتر که می‌آییم اصلاً سیاست پادشاهی تحت عنوان سیاست عقلی به يك سیاست طبیعی غریزی تغییر می‌کند که در حکومت‌ها می‌بینیم عقلانیت هم منتفی می‌شود و نوعی حکومت جاهلی تمام عیار حاکم بر جامعه می‌گردد.

پس با این اوصاف آزادی با توجه به متن سنت به تفسیر ما از دیانت بستگی دارد. یعنی هر چقدر دایره تفسیر ما وسیع‌تر باشد و تطابق عینی و حقیقی داشته باشد؛ قلمرو آزادی هم وسعت پیدا می‌کند. اگر بد تفسیر بشود اصلاً از جایگاه خود آزادی خارج می‌شود. در حالیکه به اعتقاد من بر اساس منابع سنت و دینی ما آزادی در حوزه اندیشه، تفکر و عمل به قدر کافی در متن دیانت وجود دارد. حتی اگر در این اظهار بیان خطا هم صورت بگیرد. متفکران در همان حوزه برای آزادی خودشان تفکر می‌کنند و آنهایی که قبول ندارند این نوع تفسیرها را رد می‌کنند و آن هم در حوزه خواص اتفاق می‌افتد و از حوزه عامیانه خارج نمی‌شود. در جامعه هم يك ضوابط خود به خودی هست نه

اینکه دادگاه تفتیش عقاید باشد. اما کسی که طرح مسأله می‌کند به هر حال در برابر خطایی که مطرح می‌کند، مسئول پاسخگویی هم هست. یعنی جامعه این حق را دارد که بدون اینکه القای وحشت بکند از او بپرسد که شما چرا این خطا را کردی. در واقع زمینه را فراهم می‌کند که خطای بعدی پیش نیاید. نه اینکه حکم به مهدورالدم بودن بدهد که متأسفانه در تاریخ اسلام چنین چیزهایی مشاهده شده است. شما به تکفیر توجه بکنید، تکفیر در آغاز اسلام به این صورت نبوده بعداً شبیه به آن چیزی که ما در دادگاه تفتیش عقاید می‌بینیم اتفاق می‌افتد. بعد می‌بینیم همین علمایی که پنجاه سال پیش با متفکرانی که طرح مسأله کردند و به کفر متهم شدند، مخالفت می‌کردند، صد سال بعد خودشان از حامیان آنها بودند، مثل ملاصدرا.

اما اکنون ما در دوره غیر معصوم زندگی می‌کنیم. دوره‌ای که معصومان رفته‌اند و حتی ولی‌شناسان هم از این ولایت رفته‌اند؛ حالا شما در میان عده‌ای هستید نامعصوم و هر کدام هم ممکن است دعوی معصومیت بکنند و بعد هم شمشیر بکشند، این نشان از ضعف معرفت است و طبیعتاً آزادی هم به نسبت علمی که ما به معرفت و حقیقت داریم وجود دارد.

یکی از متفکران معاصر غربی مسأله‌ای مطرح کرده که حتی در میان متفکران غربی نیز عجیب است. هایدگر برای اولین بار آمده آزادی را کنار حقیقت گذاشته و گفته است آزادی قبول حقیقت است. همه می‌گفتند آزادی یعنی اراده و فعالیت مایشایی من. اما او يك مسأله جدی را در تاریخ فلسفه غرب به عنوان نقطه ختم مطرح می‌کند و می‌گوید آزادی با حقیقت نسبت دارد. در رساله «ذات حقیقت» می‌گوید اگر می‌خواهید آزادی را درک کنید باید ببینید این چه نسبتی با حقیقت و دغدغه و اضطراب من دارد. اگر من دغدغه و اضطراب داشته باشم این آزادی نمی‌تواند ویرانگر باشد. اما آزادی متعارفی که زان پل سارتر مطرح می‌کند کارش به ویرانگری خود آزادی ختم می‌شود که در آن هیچگونه احساس مسئولیتی نیست.

### کتابخانه

از صحبت‌های آقای

مددپور این طور برداشت می‌شود که در واقع تفاسیر مختلف از دین باعث شده که محدودیت‌هایی برای آزادی پیش بیاید و آزادی اندیشه بیان و رفتار و گفتار در دل دین وجود داشته است. ما چه تعریف جامعی می‌توانیم از آزادی دینی ارائه بدهیم که حتی با تفسیرهای مختلف هم باز قابل پذیرش باشد.

فیرحی: به هر حال ما يك بحران در تعریف آزادی داریم. و این بحران در تعریف آزادی در تأملات دین و ارائه آن به چند دلیل پیدا شده است. یکی از مشکلاتی که ما الان داریم این است که مباحثی مثل آزادی را که تا حدی می‌شود تصور کرد به يك سری قواعد نظری از پیش تعریف شده متفکران ارجاع می‌دهیم و این اتفاقاً خطایی است که در فقه به آن می‌پردازند. می‌گویند که مجتهد وقتی که دارد در موردی به روایت مراجعه می‌کند

سعی کند که پیشینه نظری خودش را خالی کند چون پیشینه‌های نظری حجاب‌های نامرئی هستند که باعث به قول امروزه‌ها کج تابی مسأله می‌شوند. ما الان که در ایران هشتم فکرم‌ان آمیخته است به تئوریهای مارکسیستی، لیبرالی و فرالیبرالی و انواع مفاهیمی که ذهن ما را در بر گرفته است. یعنی یک سری پیشینه‌های تئوریک که در ذهن ما وجود دارد و اگر ما درست بشناسیم که آنها چه هستند دیگر برای اثبات آنها نیازی به استدلال نداریم. اما شاخص‌هایی برای آزادی داریم که به آن می‌رسیم. پس مشکل ما این است که ما در جهانی که مورد هجوم تئوریهای بزرگ است قرار گرفته‌ایم.

دومین مشکلی که ما در تعریف آزادی بخصوص آزادیهای دیندارانه داریم، این است که همان‌گونه که عرض کردم، سنت تأملات فلسفی و فقهی سنت اقتداری است یعنی ما پشتوانه پر و پا قرصی نداریم که به ما کمک کند تا بتوانیم برای واضح‌سازی مفهوم آزادی یک گام جلوتر برویم.

این را ابن خلدون می‌گوید که اگر انسانها سند دانش نداشته باشند یا آن را گم بکنند در حقیقت به لحاظ تئوریک آدم‌هایی بی‌ریشه می‌شوند.

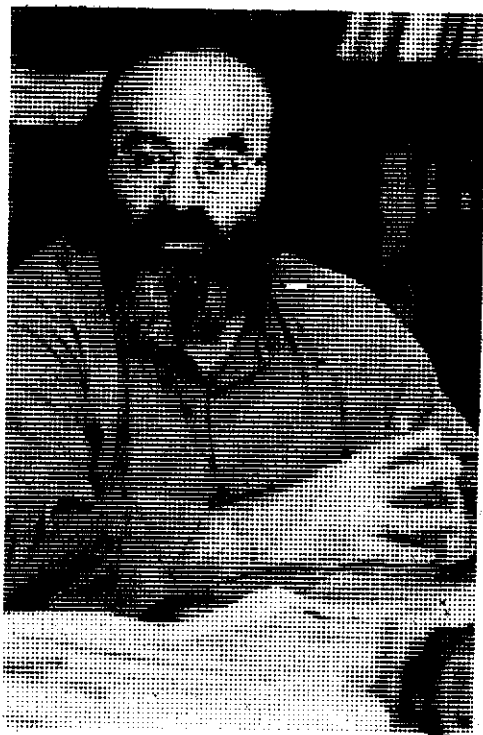
ما سابقه بحث تئوریک در مورد آزادی نداریم.

پنابراین با این فقدان پشتوانه نظری عمیق در بحث آزادی دچار تذبذب می‌شویم و واقعاً هم افراط و تفریط از تعامل خودش درمی‌آید.

الآن هر متفکر دینداری وقتی که آزادی را تعریف می‌کند باید از خودش شروع کند. در روایات و در نصوص اولیه داریم اما وقتی که به نظریه‌ها می‌آید (نظریه‌هایی که برای ما عینک درست کردند که نصوص را ببینیم) به قول معروف ابزاری برای جستجو برای ما پدیدار گردیدند که سابقه ندارد.

این برای ما مشکل ایجاد می‌کند مخصوصاً امروزه سنت ارجاع هم مهم است. یعنی اگر شما حرفی بزنید و به گذشته عالمی مثل ابن سینا و ملاصدرا و شیخ مفید یا حضرت امام استناد نکنید، عرف جامعه این است که این حرف یک شعار است.

مشکل سوم ما در تعریف آزادی است. به هر حال این بحث آزادی یک شباهت‌هایی با غرب پیدا می‌کند و وقتی که شباهت‌هایی پیدا می‌کند، آن وقت آن آمیزه‌هایی که آزادی در آنجا دارد و یا خواسته‌های تئوریک دارد، بلافاصله باعث قیاس آزادیهای اصلاحی می‌شود، مخصوصاً ما که در یک جامعه استعمارزده زندگی کرده‌ایم، ذهنیت بسیار بدی به مجموعه غرب داریم. چون ما زشتی‌هایش را دیده‌ایم، یک شباهت صوری هم در اندیشه‌های جدیدمان به غرب پیدا شود، به دلایلی این قیاس باطل پیش می‌آید و ما را در بن بست غرب‌گرایی قرار می‌دهد و استقلال متفکر را از او می‌گیرد؛ یا باید با مبارزات اجتماعی که با غرب‌گرایی هست درگیر بشود، که در این صورت اصالت اندیشه‌اش از بین می‌رود یا اینکه باید برای حفظ خودش به سنت بچسبد. من تکرار می‌کنم به هر حال ما یک آموزه‌های نظری داریم که نمی‌توانیم بدون حجاب نگاه کنیم. یکی پشتوانه نظری خوب است که شاید آیندگان از خطاهای ما پشتوانه‌ای درست کنند. یعنی از همین جنجالهایی که ما



## ☆ اندیشه اسلامی در موضوعاتی چون سیاست و آزادی درگیر مباحث یونانی شد و در واقع تفسیرهای درست از دین انجام نگرفت و در نتیجه همین بد تفسیر کردن سنتهای دینی به آنجا رسید که دیگر در آن از آزادی خبری نیست.

امروز در جامعه داریم ابزاری پیدا کنند برای تحلیل آزادی اسلامی در آینده، ولی الان نداریم. یعنی متفکر فعلی هر چند که افتخار پیشگامی در تمدن شیعی را دارد ولی به هر حال خطراتی را هم دارد.

بعد ارتباط آن هم مهم است چون ما ذهنیتی که نسبت به غرب داریم ذهنیت یکپارچه و تهاجمی است و ذهنیت شرق‌شناسانه است که هر چه می‌گوید برای سرکوب شرق است. البته حق هم هست منتها ما را دچار مشکل می‌کند. آن وقت ما این مشکلات را در بحث آزادی می‌بینیم. شاید ما برای تعریف آزادی و خروج از بحران غربی بیاییم اینها را نقد کنیم. حداقل ما بتوانیم این سه وضعیت را بررسی بکنیم و نمی‌شود گفت که هر چیز بدیعی بدعت است، اینطور نیست. وقتی که این بحث‌ها را بتوانیم بررسی کنیم شاید بتوانیم فضا را برای بحث آزادی آماده کنیم. فکر می‌کنم آزادی مثل همان بحث‌های افلاطون از عدالت است.

گم شده‌ای است که آدمی به دنبال آن می‌گردد ولی دم دستش است. طبیعی است ما از آزادی تکوینی صحبت نمی‌کنیم، به هر حال انسانها آزادند، هر کس در خانه خودش می‌تواند جلوی نفس کشیدنش را بگیرد و یا خودش را گرسنه نگاه دارد. این یک آزادی تکوینی است و هر کس می‌تواند هر کاری بکند. ما کاری به آن نداریم. حتی جبرگرایان هم

معتقدند که انسانها در خانه‌های خود آزادند. ما آزادی فکر هم نمی‌خواهیم چون آزادی فکر هست. ما از سیمای ظاهری انسانها نمی‌توانیم از ذهنشان عبور کنیم و بگوییم شما فکر نکنید. چه بسا آدمهایی که بسیار وجیه بودند و ظاهر عوام‌پسندی داشتند اما در تفکراتشان حتی در الهیات سنتی و توحید هم تردید کردند. بعد اعتراف کردند که ما یک موقعی دچار چنین تردیدی بودیم و الان به این نتیجه رسیدیم. ما نمی‌توانیم جلوی آن را بگیریم، آنچه برای ما مهم است آزادی گفتن و آزادیهای اجتماعی و سیاسی است و بیش از این هم ما نمی‌توانیم کاری داشته باشیم. درست است که این هم مبتنی بر آزادیهای تکوینی خاصی است اما وقتی از آزادی فطری صحبت می‌کنیم تمایل به آزادی در عرصه سیاست و اجتماع داریم و آزادی در بیان آنچه که فکر می‌کنیم. اگر ما بخواهیم در این مورد صحبت کنیم می‌شود آزادی سیاسی - اجتماعی چه در غرب و چه در اسلام، اما آزادی اسلامی با آزادی غربی فرق می‌کند.

ولی حداقل وجه مشترکی که این آزادی دارد این است که می‌خواهد دخالتی در امور حکومت و حوزه عمومی داشته باشد. برای ما آزادی جنسی و اخلاقی مطرح نیست. وقتی از اقتدار صحبت می‌کنیم از اقتدار سیاسی صحبت می‌کنیم و وقتی هم از آزادی صحبت می‌کنیم طبعاً از آزادی در حوزه سیاست سخن می‌گوییم. ما باید ببینیم این آزادی که در حوزه سیاست مورد نظر ماست چه مشترکات و چه تمایزاتی با آزادیهای غربی دارد.

ما در اینجا دو تا تصویر شبیه می‌کنیم، یک تصویری از اقتدار که سالها انسانها آمدند و رنگ‌آمیزی کردند (درست یا غلط) و آزادیهای سیاسی در اسلام مثل یک نقاشی است که طرح اولیه‌اش کشیده شده است و عناصر آن به هم وصل نشده و چهره آن هم مشخص نیست. اگر این تراشکاری و رنگ‌آمیزی بشود چه جور درمی‌آید، نمی‌دانیم.

ما باید ببینیم این آزادی را چگونه می‌توانیم بسازیم و چگونه استنادات آن را داشته باشیم و چگونه می‌شود با بخشهای دیگر تعارض نداشته باشد. ما الان می‌بینیم سنت اقتداری ما تعارض ندارد. به این ترتیب من به نظر می‌آید اگر ما به جای تعریف آزادی به نقد موانع طرح آزادی پردازیم، آزادی شفاف‌تر می‌شود. هر قدر اطراف و معایش تراشیده شود شفاف‌تر می‌شود.

من یک نکته را عرض کنم. به نظر می‌رسد مسلمانان در گذشته با جزأت بودند، حرفشان را با حاکم می‌زدند، پنهان‌کاری نداشتند و در سیاست آزاد بودند. من شعری از ابن ابوالعتاهیه یاد می‌آید که خطاب به هارون الرشید است. هارون الرشید قصری مجلل در بغداد ساخته بود و می‌خواست به رخ مردم بکشد. از ابن ابوالعتاهیه دعوت کرد و به او گفت می‌توانی وضع ما را توصیف کنی؟ ابن ابوالعتاهیه هم که شاعر محافظه‌کاری نبود شروع کرد و گفت: زندگی کن هر چه دلت می‌خواهد در سایه قصرهای بلند. همه مردم طبق خواسته تو تلاش می‌کنند تا تو شب و روز آسوده باشی.

وقتی که دیدی نفست در زیر قفسه سینه مثل

گنجشک به تب و تاب افتاد و می‌خواهد در بیاید و آخر عمر است، می‌فهمی همه اینها غروری بود که تو بر مردم سوار شده بودی.

هارون با شنیدن این سخنان به گریه افتاد. بعد یحیی این فضل اعتراض کرد و گفت تو آمده بودی خلیفه را شاد کنی؟ چرا این کار را کردی؟ او پاسخ داد: من مسلمانم، وظیفه‌ام این است که آنچه را می‌دانم بگویم. سپس هارون گفت که ابن ابوالعتاهیه دید که ما منحرف شدیم نخواست که خطاهای ما زیاد بشود. ما آدمهای این جور در جهان اسلام داشته‌ایم، الان متأسفانه همه چیز برگشته و خیلی چیزها عوض شده است.

من فکر می‌کنم تعریف آزادی به لحاظ اثباتی چیزی نیست بلکه به لحاظ تصویری است که اجازه نمی‌دهد ما آزادی را ببینیم و توصیف کنیم.

### کلیتاً

آزادی، دستخوش چه

حوادثی شده که ما امروز ناچاریم از قرائت تازه‌ای از دین حرف بزنیم؟

ممدپور: تجدید نظر در برابر احیاست. احیا یعنی زنده کردن آن چیزی که نیمه جان است و نمرده. اما آن چیزی که احیا می‌شود خودش است و چیز دیگری نیست اما تجدید مثل بازسازی یک نقاشی است. فرض کنید سر و دستش نیست بعد یک نقاش دیگر می‌آید این را بازسازی می‌کند. اطلاق قرائت نو برای این نوع موارد به اعتقاد من صحیح نیست. ما اگر بخواهیم بگویم که علامه طباطبایی قرآن را قرائت کرده این غلط است، چون تفسیر ایشان تفسیر سنتی است. عجیب است که هر آیه‌ای که مثلاً لیبرالها در تاریخ معاصر ایران سعی کردند که تفسیر متناسب با دموکراسی لیبرال از آن به عمل بیاورند، ایشان عکس آن را در «المیزان» گفته است.

مشکل اساسی ما این است که خیلی از نقدها و انتقادات از وضع موجود به قلمرو کلام جهش یافته است و یک نوع گرایش به قلمرو حزب پیدا کرده است. یعنی حزبی کلامی شده، مثلاً بنده به یک جریانی وابسته‌ام و تمام اعمال و کردار حزب خودم را صحیح می‌دانم و روزنامه‌های ویژه خودم را هم دارم. آن طرف هم دقیقاً این حرف را می‌زند متأسفانه این نابودی آزادی و نابودی معرفت یا مستور شدن آزادی است و اینجاست که ما گرفتار می‌شویم.

از نظر معنوی در مورد مفهوم آزادی باید پرسید آیا تری ترمز صاحب مؤسسه سی‌ان‌ان با سياهپوست محله هارلم یک نوع آزادی دارند؟ اما در عالم عمل در جامعه اسلامی یک آدمی مثل ابوذر و بلال حبشی در برابر رجالی که بعداً به اهل حل و عقد مشهور شدند، یک شرافت خاصی پیدا کردند. متأسفانه با تفسیرهایی که از دین صورت گرفت، عملاً دین از آن جایگاه حقیقی خود خارج شد تا حدی که صاحب دین هم مستور زمان گشت. در واقع غیبت امام زمان، غیبت دین است. چطور می‌شود که صاحب دین و شریعت ناطق مستور باشد اما شریعت صامت آشکار باشد؟ چون ظهور شریعت ناطق به شریعت صامت و ناطق است. در عصر غیبت حقیقت دین فراموش شد و انسانها به

دین متوسط بسنده کردند. دینی که الان وجود دارد یک دین غیر معصومانه و میان مایه است که متأسفانه فرومایه می‌شود بطوری که حتی اراذل و اوباش در آن نقش پیدا می‌کنند.

به هر حال دین از جایگاه اصلیش به بیرون پرتاب می‌شود و یک تفسیرها، پوسته‌ها و لایه‌هایی دور دین را می‌گیرد و چون حق با منافع نفسانی آمیخته شده است، آیات و روایات هم تفسیر به رأی می‌شود. این قرائت به اعتقاد من استبداد رأی است. این استبداد به رأی از صدر اسلام از همان روزی که وحی نازل شد وجود داشت. حالا در دوره آخرالزمان در روزگاری که عصر انسانهاست نه عصر قهرمانان، خدایان و قدسیان همه دارای یک حق برابر می‌شوند یعنی امام معصوم و آن اراذل و اوباش یک رأی پیدا می‌کنند و یک نوع برابری به وجود می‌آید.

روزگاری می‌شود که میان عامه که تقلید می‌کنند و عالمی که اجتهاد می‌کند تفاوت ماهوی نیست و وقتی عامی به عالم نگاه می‌کند می‌بیند مثلاً یک درجه تفاوت است و مقلد حاضر نیست برای او اقتداری قائل بشود. مگر اینکه یک اقتدار از طریق حزب و سیاست اتفاق بیفتد. دیگر کسی حاضر نیست مرید کسی بشود، همه مراد می‌شوند.

## ☆ نباید برخی نگرانیها موجب بشود که تحدید آزادی بکنیم و روحیه مداراگرایی را کنار گذاشته و کین‌توزی و دشمنی میان خودمان را که همه از اصحاب دین هستیم القا کنیم.

ما در جامعه چند گروه را می‌بینیم: دسته اول دینداران نوسنتی هستند که تمدن جدید در حد صنعت تکنولوژی را می‌پذیرند؟ کاری که عربها می‌کنند. دسته دوم دینداران متجدد هستند که حتی علوم جدید را می‌پذیرند. یک قدم جلوتر می‌رویم روشنفکران را می‌بینیم. اصلاً روشنفکر دینی می‌خواهد دین را تفسیر مدرن بکند. مثلاً لیبرالیسم را در متن اسلام درک کند و صحیح هم فکر می‌کند

منتها بینی که در واقع حجاب آن شده و آن چیزی که سندیت ندارد در مقابل دین قرار گرفته و همه ارکان دین را می‌تواند تفسیر کند، یعنی بشر این امکان را دارد که دین را متناسب با انسان میان مایه و فرومایه تفسیر بکند. کاری که امروزه همه دارند می‌کنند. این مشکل هست. یعنی همه ما متأسفانه داریم می‌کوشیم که دین را در سطح انسان امروزی تفسیر بکنیم و معمولاً چون در افق انسان میان مایه و فرومایه نگاه می‌کنیم خودمان را پیشرفته‌تر از انسانهای صدر اسلام می‌دانیم. می‌گوییم فکر ما خیلی پیشرفته‌تر از ابوذر و سلمان است، اما به هر حال برای رفتن به سوی احیاء و نه تجدید نظر یک همت ابراهیمی نیاز داریم. انسانهایی می‌خواهد که بتوانند به ساحت معصومانه دین بروند نه ساحت

میان مایه و فرومایه آن.

### کلیتاً

استبداد و آزادی دو

سر یک طیف هستند. با توجه به اینکه آزادی در بطن اسلام نهفته و جزیه لایتنجری از دین است، چه عواملی باعث شد که تفسیری از دین ارائه شود که مبتنی بر استبدادگرایی باشد؟

فیرحی: ما در جهان اسلام یک تاریخ خاصی داریم. تاریخی است که باید به آن نگاهی خاص کرد نه از زاویه شرق‌شناسی و نه از زاویه بحث‌های آرمانی. یعنی نباید بگویم که تاریخ ما تاریخ بسیار آرمانی و خوب بود و نه مثل غربی‌ها که تاریخ ما را مثله کردند درباره آن قضاوت کنیم. دین ما دین ضعفناست، ما در ابتدای ظهور اسلام با دو طبقه روبرو بودیم، شباب یا جوانان و کسانی که صاحب حسب و نسبی بودند و ایمان آورده و برای خودشان تشخیصی قائل بودند و گروه کثیری هم بودند که به دلایل خاصی پایگاه اجتماعی نداشتند، اینها معروف به ضعفای مکه بودند. حتی از زمان شعب ابوطالب هم اختلاف بین این دو گروه وجود داشت. با آنکه بسیاری از ارکان قدرت را به دلایلی شباب مکه به دست گرفتند، حضرت رسول اکرم (ص) به نقیش ضعفاً تأکید می‌کردند.

مشکل در اینجا این است که چرا عمل مساوات‌طلبانه‌ای که در زمان حضرت رسول (ص) و در زمان ابوبکر و بعد در زمان علی علیه‌السلام بود، عملاً پایه تئوری سیاسی ما قرار نمی‌گیرد، بلکه عمل اقتدارگرایانه‌ای که از شباب مکه شروع شده و در زمان عمر و عثمان برجسته شد اساس خلایقها می‌شود؟

آن خلایقها خودشان را به اندیشه شیعه هم تحمیل کرده است. یعنی در درون تئوری‌های شیعه به نحوی نهادینه شده. این مسأله را باید جدی بگیریم. به هر حال بخشی از تفکر شیعی الهام گرفته از این سیستم اقتداری است که شکل گرفت. ریشه‌های دانش سیاسی ما در زمان شیخ مفید و بعد هم مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی و دیگران شکل گرفت، یعنی سالهای حدود ۳۰۰. در سال ۳۲۹ می‌بینیم که غیبت صغری تمام می‌شود و اینها هم در این زمان زندگی می‌کنند. همانگونه که الان در علوم از غرب الهام می‌گیریم آن روز هم در استدلال‌هایمان به ناچار از تألیف‌هایی که در اصل سنت نبویه استفاده کردیم.

در مسایل سیاسی ما متأثر از اهل سنت بودیم، تا آنجا که ما شرایط حاکمان را عین شرایط حاکم در خلایق گرفتیم. به رغم همه این تأثیرات چون تفکر شیعی از ائمه معصوم (ع) الهام گرفته شده، دارای پتانسیل آزاداندیشانه بسیار زیادی است.

اما در عمل و بنا به همان تأثیراتی که اشاره کردم، دین اقتداری می‌شود. اینقدر اقتداری می‌شود که متأسفانه عرفان و فقه ما نمی‌توانند دمکراتیک باشند. ما وقتی نهج‌البلاغه را مطالعه می‌کنیم با صدها مطلب درباره رابطه امام و مردم رو به رو می‌شویم. اما می‌آییم به بهانه‌های متفاوت اینها را حمل به مصلحت می‌کنیم، نمی‌گوییم اینها پایه تئوریک داشته است. چرا آن اقتدار پایه تئوریک

داشت ولی این یکی نمی تواند پایه تئوریک داشته باشد؟

من می خواهم بگویم این دلیل بر حاکمیت تاریخی شیب است که میان مسلمانان و دین جدایی انداختند و فقط به نجبان و آدمهای برجسته پرداختند. وقتی اینها حاکم می شوند می گویند دین آمده تا حاکمان برجسته و بالفطره متمایز به وسیله آن بیایند مسلمانها را آزاد کنند. یا انسانهای ضعیف را آزاد کنند. یعنی ما بین دین و مردم فاصله انداختیم. آدمهای برجسته و نجبه یا باید در علم نظر بدهند یا باید در حکومت نظر بدهند، یعنی، یا باید قاضی باشند که نظرشان حجت باشد یا مفتی باشند. ما از اول مشکل

تئوریک پیدا کردیم و دچار انحراف بزرگی شدیم. البته این حرفها را خیلی ها تکرار کردند ولی هرگز به بررسیهای عالمانه کشیده نشده است. هرگز به پشت سر نظریه های فقهی مان رجوع نکردیم تا ببینیم چه چیزی بوده که مجتهد ما را مجبور می کرده چنین حکمی بدهد نه اینکه الزام با شمشیر باشد بلکه اوتوریت نظری داشته است. هر چند که استبداد و آزادی دو سر طیف است، اما چون از اول دین هم به دست مستبدان اجرا شد این مسایل پیش آمد. حضرت امام سخن خیلی زیبایی دارند. ایشان می گویند که مستضعف نه آنکه خودش از اول دست و پا چلفتی است، از اول اینقدر به گوش او خواندند و گفتند اگر شما اطاعت کنید خیلی بهتر درمی آید، بنابراین تفسیر شما تفسیر ناقص است، تفسیر فرزندان امیه تفسیر خوبی است. ما یک چنین مشکلی داریم و باید دوباره برگردیم به سیاست خودمان و تفسیرهای که از دیانتمان شده و اگر این کارها را نکنیم همیشه بحث های ما در سطح خواهد ماند و نمی تواند به جایی برسد.

جالب این است که ما تا نتوانیم عیبهای نظریه پردازی امروزمان را ببینیم آینده هم دست ما نخواهد بود. به هر حال آینده منطقی خاص خودش را دارد. آنهایی که توانستند بمانند کسانی بودند که توانستند اجتهاد را ایجاد کنند و سالها توانستند حاکم بشوند. حرفی که مرحوم شیخ مفید هم مطرح می کند نتیجه اش را در انقلاب ۵۷ می بینیم، اینکه قدرت به رغم هیمنه اش کاملا شکستنده است. اگر جمهوری اسلامی ایران تبدیل به علم جمهوری اسلامی شد ماندگار می شود.

مذکور: من فکر می کنم یکی از مشکلات جامعه و تمدن اسلامی از صدر اسلام تاکنون، ضعف و فقدان معرفت بوده است. عده ای از افراد نگذاشتند آن منابع معرفت دینی آزادانه به گوش همگان برسد، در واقع در جامعه اسلامی دو دستگی به وجود آمد. یک عده معصومان بودند. یک طرف ناس که در واقع دو دسته هستند، یک دسته عامه مردم و دسته دیگر نجبگانی که حالا یک نظر خاصی دارند، منتها عالیم ربانی هم نیستند. مردم در جامعه اسلامی از آن منابع معرفت محروم شدند در نتیجه افکار عمومی در تمدن اسلامی بیش از آنکه تحت تأثیر منابع اصیل معصومانه از اسلام باشد، تحت تأثیر منابع یونانی و اساطیر غیر اسلامی مثل هندی، ایرانی و جاهلی بوده است.

در خطبه های نهج البلاغه و در خود قرآن بارها به این مسأله اشاره شده که کاری که فرعون با

مستضعفین کرد باعث شد که مردم خودشان به طرفی سوق داده شوند که دیگر قادر به تصمیم گیری نباشند. مستضعف دینی این است که حق و باطل را نمی تواند تشخیص بدهد.

یک طرف هم اضطزارهایی است که بر انسان حاکم می شود. من فکر می کنم اضطزارهای عملی حتی در مورد فقهای شیعه مخصوصا در دوره قاجاریه خیلی ظهور و بروز دارد. مثلا مرحوم کاشف الغطاء به دنبال وصول شکایاتی که از حکومت قاجار در ایران به ایشان می رسد، از عراق به ایران می آید. ایشان آمده بود رفع ظلم بکنند اما وقتی پایش را در کاخ فتحعلی شاه می گذارد خیلی چیزها از یادش می رود. در یادداشت هایی که از ایشان مانده آمده است که اینجا (ایران) سرزمین عدالت است و علما حرمت دارند. ببینید وضعیت چقدر بحرانی است که صرف برخورداری از امنیت و حریت در ایران باعث می شود که در مورد حکومت فتحعلی شاه چنین اظهار نظری بکنند. این عرض من خدای ناکرده اهانت به علما نیست، واقعیت این است که این اضطزارها موجب می شد برخی، وضع موجود را تأیید کنند. پذیرش تئوری مشروعیت موقت یا سلطان مأذون از طرف علما هم به همین دلیل است که بعضا حتی استبداد را به رسمیت می شناسند.

## ☆ اگر ما بپذیریم آزادی امری فطری است و از سوی دیگر دین هم مبتنی بر فطرت است، پس این دو نمی توانند با هم در تضاد باشند.

در یک دوره بعد شاهد آن هستیم که با آمدن یک تفکر غربی احیاء دینی اتفاق می افتد. چون با آمدن تمدن غرب در جامعه خاورمیانه اسلامی اتفاق تازه ای می افتد و آن اینکه دینداران متجدد و روشنفکران دینی کارشان این می شود که همان که از غرب می آید با قرآن تطبیق بدهند. کاری که مستشارالدوله کرد. وقتی که به او می گویند چرا این کار را می کنی، می گوید به خاطر اینکه مردم متعرض من نشوند. چون مردم دیندار هستند من اعلامیه جهانی حقوق بشر را در یک کلمه با آیات و روایات تفسیر کردم. در حالیکه قابل جمع نبوده، در عالم دیگری بوده و به یک آزادی خاص نفسانی و سوبزکتیو قائل بوده. حتی با آن منابع سنتی و دینی ما متفاوت است. البته سنتی نه به معنی کهنه، به معنی معصوم و تفکر معصومانه.

یک طرف هم یکباره عده ای را از خواب غفلت بیدار می کند. ببینید این نقدهایی که اینها از کلیسای مسیح می کنند بی ربط با اوضاع ما نیست. جالب این است که در حالیکه منابع دینی ما حکم به وحدت سیاست و دیانت می دادند، شما در عمل می بینید در تمدن اسلامی سیاست و دیانت در اسلام جدا شده، اما در غرب در حالیکه در منابع رسمی آنها کار قیصر به قیصر واگذار شده و

کار مسیح به مسیح، می بینیم که این دو تا وحدت پیدا کرده اند، یعنی در اسلام منابع یک چیزی می گویند، عمل چیز دیگری می شود. آن طرف هم این تفسیرات از خلیفه دوم شروع می شود که آن زمان گفت که خلافت و نبوت نمی تواند از یک خاندان باشد. به یک معنا می شود گفت جدایی سیاست از دیانت با این تفسیر شروع شده که بعدا ما می بینیم علما راه دیگری می روند و سلاطین راه دیگری، همان زمان هم روشن بینانی بودند که متوجه بودند ظالمینی که حکومت می کنند مشروعیت ندارند اما آنان اندک بودند.

### کلیتاً

چه تفاوت هایی میان

تعریف آزادی مبتنی بر فهم دینی و تعریف همین واژه مبتنی بر فهم انسانی وجود دارد؟

فیرحی: من فکر می کنم آزادی دینی هم به نحوی تعریف انسانی از آزادی است. چون ما با نصوصی مواجه هستیم که می توانیم از آنها در مورد آزادی، حکمی به دست آوریم. من فکر می کنم تفاوت تعریف آزادی در قاموس دینداران با آزادی غیر دینی به خاطر استنادی است که به دین پیدا می کند. ما به عنوان بشر با همه خطاپذیری هایمان و با همه محدودیت های عقلی و اجتماعی و روانی مان می توانیم از نصوص دینی این تعریف را در پیابیم. منتها تلاشی که دینداران درباره تعریف آزادی می کنند همانند تلاشی است که دینداران برای یافتن تعریفی از دین درباره حکومت می کنند. آنها سعی دارند یک سری مراحل استنباطی را در نصوص دینی طی بکنند که این مراحل استنباطی را روش شناسی اجتهادی خود ما توضیح می دهد و از درون آن هم این بحث ها را درمی آورد.

دین نصوصی دارد که این نصوص را ما به همدیگر وصل می کنیم و با الهامی که از خود نصوص دین می گیریم، تعریف جامعی از آزادی و حکومت درمی آوریم. به هر حال ما، یعنی انسان ها هستیم که این کار را می کنیم و چون انسان این کار را می کند طبیعی است که ممکن است خطا بکند و باعث اضمحلال اجتهادش بشود.

متکلمین اسلامی و فلاسفه می گویند در مباحث دین شناسی عاملی وجود دارد به نام حیث التفاتی. ممکن است یک دین شناس هرگز التفات به اینکه مسأله ای را به نصوص دینی ارجاع دهد تا حکم دینی اش را پیدا کند نداشته باشد.

در بحث های اقتداری می بینیم که به آن توجه کرده بودند. بعد به راهکارهای استناد به دین و شرعی کردن آن پرداخته بودند. مثلا سلطان چگونه می تواند از طریق اذن و چیزهای دیگر مشروع بشود. این را در آخر به شریعت وصل کرده بودند چون به آن به عنوان یک پدیده اجتماعی توجه کرده بودند. یا باید باشد یا نباشد. اگر نباید باشد مضار زیادی دارد و اگر باید باشد باید دید که شریعت حکمی درباره آن هست یا نه. و جستجوها در آخر به نتایجی می رسد و حکم می کنند به این فرایند می گویند توجه یا التفات.

در بحث آزادی هم همینطور است. ما حالا این حیث التفاتی را پیدا نکرده بودیم. مثل بیمه، یا

بحث دیات. مثلا ما مشکلی در قضای سنتی داریم به این ترتیب که طبق احکام موجود اگر کسی مرتکب قتل شد جانی است و باید دیه بدهد. جانی مختار است که یکی از موارد چندگانه دیه را انتخاب کند. فرض کنیم قاتل صد شتر را انتخاب کند و بخواهد آن را به صاحب دم بپردازد. فرض کنید صاحب دم هم در یکی از محله‌های مرکزی تهران ساکن باشد! آن وقت، عذاب دریافت صد نفر شتر برای گیرنده، از مصیبت ماتی که دیده بزرگتر خواهد شد. در واقع معنی این کار این است که جانی دیه ندهد.

در بحث آزادی هم تا حالا فقهای مسلمان کمتر توجه کرده بودند. مثلا فقیه بزرگی مثل ماوردی می‌گوید: خداوند پادشاهان را از جنس و نوعی قرار داده که جدا از بقیه بشر است. همانطور که بشر از بقیه حیوانات جداست.

من می‌خواهم این نکته را عرض کنم که ما وقتی حاکمان را از جنس متفاوت دانستیم به یک تأمین دست می‌زنیم. تأمین این است که حاکمان نباید از جنس بشر باشند. از جنس انسانهایی که تحت فرمان هستند. اما امروز می‌بینیم که این نوع تحلیل‌ها عیبهای خودش را نشان داده است. عیبهایی که می‌توان بطور عقلانی بداهت اشتباه آن را نشان داد.

یعنی دینی که توجیه حکومت و ضرورت آن را خلاصی مردم از ظلم می‌داند، گاهی همین دین می‌آید و ابزار ظلم می‌شود یعنی عملا نتیجه معکوس می‌دهد. اما اگر تصور ما این باشد که حاکمان، همان مردمانی هستند که باید از دینشان استفاده کنند و حکومت کنند برداشتها متفاوت می‌شود. حتی ما عصمت را اکتسابی می‌دانیم و می‌گوییم عصمت یک مرحله‌ای در انسانهاست که خداوند لطف می‌کند و افراد به شرایط اکتساب می‌رسند. وقتی ما اینطور تحلیل می‌کردیم طبعاً به این سمت می‌رسیدیم که اگر حاکم معصوم هم نبود حکومت‌ها چگونه هستند و چگونه می‌توانند شکل بگیرند. می‌بینیم که در نصوص دینی، عناصری داشتیم که از اول بر آنها تأکید می‌کردند ولی مورد غفلت قرار گرفتند. مثل امر به معروف و نهی از منکر.

بعدها به بحث‌هایی مثل شورا می‌رسیم. تا قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی اساساً اسمی از شورا نمی‌بینیم. فقط یک عناصری از شورا را در یونان می‌بینیم. آن هم یک نوع شورای طبقه اریستو، آدمهای ثروتمند و ریش سفیدان.

### کشیان

بحثهای مربوط به

دین و آزادی و قرآتهای مختلف از آن آیا به نوعی تعارض میان این دو در جامعه ما منجر نخواهد شد.

مددپور: در قرن هیجدهم در اروپا اگر کسی در خلوت عبادت می‌کرد، می‌گفتند باید یقه‌اش را بگیرد و به دست گبوتین بسپارید.

در انقلاب فرانسه کشتن کیش‌ها و اسقف‌ها و هر کسی که منسوب به دین بود، و تبدیل کردن کلیسای بزرگ پاریس به معبد عقل و آوردن رقاصه‌ها به آن، امری عادی شده بود. در قرون

روشنگری و بعد از اصلاح دین حتی کیش‌ها وقتی می‌خواستند از دیانت صحبت کنند در قلمرو امپراتوران صحبت می‌کردند مثلا بوسونه در نوشته‌های خود تجلی خداوند را در چهره امپراتوران می‌بیند. در حالی که قبلاً آن را در چهره قدیسیان می‌دیدند.

به هر حال آرمان روشنگری به دلیل اینکه دین را در برابر خود می‌دید معتقد به امحای دین به طور مطلق بود. مثلا متسکیو خودش را در برابر کیش‌ها و روحانیون می‌دید. این تفکرات به جنگهای خونین صلیبی کشید. و بعد به تفتیش عقاید و امحاء دین خصوصی در قرن ۱۷ و ۱۸ منجر شد و فاتحه دین در اروپا خوانده شد.

اما بعد از آن دیگر رقیب و اپوزیسیونی نداشت. این بحث‌هایی که درباره آزادی می‌کنیم ریشه در آنجا دارد. در واقع دعوی است که دوپست سال پیش در غرب اتفاق افتاده و حالا به یک شکل کاریکاتوری به ایران منتقل شده. من معتقدم در جامعه ما حتی آن نزاع عصر روشنگری و رفوم دینی وجود ندارد به خاطر اینکه اصلاً روشنگری هم فاتحه‌اش خوانده شد. الان نسل جدیدی از روشنفکران آمده‌اند که دیگر به متفکران قرن هیجدهم کاری ندارند. حتی کارشان به نقد تفکر کانت می‌رسد. آن چیزی که در جامعه ما اتفاق می‌افتد، کاریکاتوری از آن چیزی است که در غرب دوپست سال پیش اتفاق افتاده منتها به صورت ترجمه و انتقال به این طرف آمده و بعد به خاطر تفسیرهایی که از طرف مستشارالدوله و سید جمال‌الدین اسدآبادی و دیگران صورت گرفته جامعه ما با آنکه جامعه‌ای دینی است یک بخش آن هم تحت تأثیر مبانی عصر روشنگری قرار گرفت. از این طرف هم بعضی به منابع سنتی متمایل هستند. در حالیکه هر دو کم و بیش گرفتار اوضاع جهانی‌اند. در این حال دهکده جهانی هم دارد اتفاق می‌افتد و دیگر این تضادی که میان اسلام و غرب وجود دارد به شوخی تبدیل خواهد شد.

در واقع این لایه‌های نفوذی اختاپوسی آمده و از درون اینها را خالی می‌کند. اما این تضاد در درون این دهکده وجود خواهد داشت، تضاد میان تفکر معنوی و تفکر انسان‌گرایانه؛ تفکر دینی و تفکر دنیوی؛ تفکری که تمام هم‌خودش را مصروف دنیا می‌کند و تفکری که اگر دنیا را بطلبد آن را در متن دین جستجو می‌کند، این نزاع در آینده در هر حوزه‌ای به وجود خواهد آمد اما ما در عصری هستیم که عصر بحران است. عصر همین کاریکاتوریسم سیاسی و فرهنگی است. روشنفکری مثل ارسطو می‌دانسته چه می‌گوید. اما در ایران این طور نیست. چرا؟ هر دو جریانی که یک کاریکاتوری از آن جریانه‌های اصیل غربی هستند، تمام انرژی‌شان مصروف به این شده که به هر نحو ممکن خودشان را در جهان کنونی حفظ کنند. یعنی یک نوع صیانت ذات. به عبارت دیگر در جهانی که ممکن است از جنس من نباشد، من مجبورم مانند یک شیء شناور در این سیلاب خودم را طوری حفظ کنم که اصل ذاتم نفی نشود. اما با این جهان یک داد و ستدی داشته باشم تا این سیل فروکش کند. به اعتقاد من چیزی که الان دارد در ایران اتفاق می‌افتد منجر به نابودی دین نخواهد شد، چون

اپوزیسیون‌ها و جریانهایی که مشهور به راست و چپ هستند و حافظ وضع موجود، همگی آن حفظ اصل ذات را حمایت می‌کنند.

در جامعه ما یک نوع اپوزیسیون لائیک می‌خواهد خودش را از هرگونه قاعده دینی رها کند (نه به آن معنی که انکار خدا باشد) این جریان می‌گوید اصلاً تمام احکام دین را کنار بگذاریم، اینها جامعه کهنه است بر تن یک انسانی که قد و قواره‌اش گسترش پیدا کرده و باید این را متناسب با این جهان تفسیر بکنیم. حتی منابع را هم کنار بگذاریم. این جریان را در ایران یک عده جزیره‌نشین تشکیل می‌دهند که مقدار کمی نشریه هم دارند. اما جریان‌های فکری اصلی اینطور نیستند. حتی در زمان شاه هم جریان فرهنگی ما لائیک نبود. دنیای امروز مسلمانان نمی‌تواند بکلی از دین جدا شود. البته یک عده محدودی که به زور وارد عالم اسلام شدند ممکن است حالا پوست انداخته باشند اما آنها قابل حساب نیستند.

به هر حال دین مقوله مهمی است و نباید بعضی نگرانی‌ها موجب بشود که تحدید آزادی بکنیم و روحیه مداراگری را کنار بگذاریم و کین‌توزی و دشمنی میان خودمان که همه از اصحاب دین هستیم القا بکنیم.

فیرحی: من هم معتقدم که ما در ایران مسیرهایی را که تعریف غیر دینی از آزادی را فراهم کند نداریم. من یک علت آن را در ذات اجتهاد اسلامی می‌بینیم. چون اجتهاد اسلامی عناصری دارد که قابل تصلب نیست. اجتهاد نمی‌تواند یک ایدئولوژی مسلطی را مهیا بکند تا دیگران یا بگویم دگراندیش‌ها چاره‌ای نداشته باشند جز اینکه بگویند یا دین داشته باشیم و از تمام عقلانیت‌ها دست بکشیم، یا آنکه عقلانیت‌ها را داشته باشیم و از دین دست برداریم. تجربه نشان داده که هرگز در تحولات سیاسی - اجتماعی این طوری نبوده که دین‌داران یا علما که سمبل این اجتهاد هستند، به طور مطلق در یک طرف قرار بگیرند و کسانی که اندیشه‌های جدید دارند در طرف دیگر واقع شوند. اصلاً تا حالا اینطور نشده است. بلکه همواره بحثهای جدید باعث شقاق‌های جدید و ایجاد نحله‌های جدید در اجتهاد شده و این راه را باز کرده است.

مثلاً در پایان «کفایه» مرحوم آخوند خراسانی بحث جالبی دارد درباره اضمحلال اجتهادات و جایگزینی اجتهاد جدید به جای اجتهاد قبلی. و بعد عناصر این پدیده را توضیح می‌دهد که از کجا باید بیاید. بنابراین ما وقتی این طور بحث‌ها را داریم اگر هم در سطحی سیاسی، بخواهیم نظریه‌ها ایدئولوژیک بشوند چون پایه نظری ندارند اینها معرفتی خواهند شد و بتدریج ریزش می‌کنند. حتی جنبش مشروطه توانست راه را بر سوی لائیسیم باز کند. چون بسیاری از رهبران مشروطه خود علما بودند. تا زمانی که ماهیت فکر اجتهادی‌مان از سنتهای شیعی، سنتهای بسته‌ای مثل کاتولیک نیست، مشکلی پیش نمی‌آید، به این ترتیب گرایش غیر این اتفاق نخواهد افتاد یا حداقل در سطح عمومی اتفاق نخواهد افتاد و جنبش‌های محدود هم نمی‌تواند بر اساس نظام جمهوری اسلامی اثر بگذارد.